

پرسش از جایگاه کلامی ولایت فقیه

علی شمس

در این مقاله به بررسی چند سؤال، متناسب با موضوع مورد بحث یعنی، «ولایت فقیه»، البته با قید کلامی بودن آن می‌پردازیم:

۵-۱. سؤال اول:

آیا در مورد تکلیف حکومت در زمان غیبت معصوم در علم کلام بحثی به میان آمده است؟ (۱)
در پاسخ به این سؤال باید به بخش ششم از فصل اول این نوشته مراجعه نمود. ما در اینجا و در پاسخ به این سؤال، به مرور نکات اصلی آن بخش می‌پردازیم.

با کمی دقت می‌توان از کتب و آثار علمای پیشین چنین بدست آورد که از زمان شیخ مفید (۴۱۳ق) یقیناً چنین نکته‌ای مطرح بوده است، و مرحوم صاحب جواهر به قدری مسأله را مسلم می‌داند که وسوسه‌کننده در ولایت فقیه را به نجشیدن طعم فقه متهم می‌نماید. (۲)

وی [مفید] در باب «امر به معروف و نهی از منکر» چنین نگاشته است: «اقامه‌ی حدود مخصوص سلطانی است که از جانب خداوند منصوب شده است و او امام معصوم از خاندان پیامبر و یا کسانی است که منصوب از جانب ائمه‌اند. چرا که ائمه اجرای حدود را در صورت امکان به فقهای شیعه تفویض کرده‌اند.» (۳)

در مبحث «خمس» چنین آورده است: «اگر در زمانی حاکم ظالمی یکی از اهل حق را مأمور حکومت بر مردم قرار داد، این شخص در حقیقت امیر و حاکم از جانب امام معصوم است، نه از جانب حاکم ظالم اهل ضلالت، هر چند که در ظاهر از جانب وی منصوب شده باشد، و مشروعیت حکومت وی از جانب امام معصوم است و در اجرای حدود باید تلاش نماید.» (۴)

همانطور که ملاحظه می‌شود شیخ مفید ولایت را از آن سلطان عادل می‌داند، که بر اساس واژه‌شناسی در کلمات وی «سلطان عادل» همان امام معصوم است. (۵)

به اعتقاد این متکلم بزرگ شیعه در صورت نبودن امام معصوم، فقیه شیعه‌ی عادل صاحب‌نظر خردمند و فاضل تمامی شئون امام را به عهده دارد و متولّی امور می‌گردد، با توجه به این نکته که از امام معصوم نیابت دارد (وقد فوّضوا النظر فیه الی فقهاء شیعتهم مع الامکان) و (فانّما هو امیر فی الحقیقه من قبل صاحب الامر الذی سوّغه ذلک و اذن له فیه). با دقت نظر می‌توان فهمید که به اعتقاد وی فقها دارای

همان ولایت ائمه‌اند و با واسطه منصوب از جانب خدایند، بدین معنی که منشأ مشروعیت ولایت ایشان همان چیزی است که موجب مشروعیت ولایت ائمه شده است، که این بحثی کلامی است.

در قسمت بعد شیخ مفید اقامه‌ی حدود را از وظایف امام دانسته است و می‌گوید که ائمه این امر را به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند و در آخر به صراحت گفته است که حتی اگر فقهی از جانب حاکم ظالمی منصوب شد، در واقع از ناحیه‌ی حضرت ولی عصر (عج) منصوب است و در ظاهر از سوی غاصب اهل ضلال گمارده شده است، لذا باید مجری اوامر امام باشد.

با توجه به بیان روشن شیخ مفید، ولایت فقها استمرار و نیابت از معصوم است. لذا در طول ولایت ائمه قرارداد، که ولایت آنها نیز در طول ولایت الهی و به اذن اوست.

شیخ طوسی (۴۶۰ق) نیز در نوشته‌های خود از ولایت فقها سخن به میان آورده است: «اقامه‌ی حدود به‌جز برای سلطانی که از طرف خدا و یا امام معصوم نصب شده است جایز نیست... و اگر سلطان ظالمی شخصی را به خلافت برگزید و اقامه‌ی حدود را به او سپرد، می‌توان قبول کند، ولی باید بداند که مشروعیت عمل وی به اذن سلطان حق است نه سلطان جور و بر مؤمنین لازم است که تا زمانی که از دایره‌ی حق و شریعت اسلام خارج نشده‌است از وی حمایت کنند... اما حکم کردن و قضاوت در بین مردم نیز فقط از جانب کسی جایز است که از طرف معصوم اذن داشته باشد؛ و معصومین نیز این امر را به فقها سپرده‌اند، پس کسی که توان اجرای حکم یا اصلاح بین مردم و یا قضاوت را دارد باید این مسئولیت را بر عهده گیرد... و کسی که از طرف ظالمی منصوب شود باید بداند که مشروعیت خود را از جانب سلطان حق که امام معصوم است به دست آورده است.» (۶)

ملاحظه می‌شود که شیخ طوسی مشروعیت و جواز حکومت و قضاوت را بر اذن امام مبتنی کرده و تصریح نموده است که ائمه، این منصب را به فقها تفویض کرده‌اند و ولایت فقها بر این امور، استمرار ولایت معصومین است.

ایشان در کتاب کلامی خود «الغیبة» از جمله مقدمه‌های ظهور حضرت را فراهم آوردن زمینه‌ی اقتدار و بسط ید او می‌داند که بر عهده‌ی ماست: «آنچه از تصرف امام و بسط ید او برای ما لطف است»، سه مرحله دارد:

اول: ایجاد خدا [؟] از سوی خدا؛

دوم: قیام امام برای امامت و رهبری جامعه؛

سوم: عزم مردمان بر تقویت او...» (۷)

ابوالصّلاح حلبی (۴۴۷ق) در کتاب «الکافی فی الفقه» به نکاتی در این زمینه اشاره کرده است. لازم به تذکر است که ذکر کلمه‌ی «فی الفقه» در عنوان این کتاب، یا به علّت اطلاق فقه به تمام علوم دینی است، به این معنی که فقه علاوه بر معنای خاصّ و مصطلح خود یعنی احکام و فروع دین، معنای عامّی هم دارد که در بر گیرنده‌ی همه‌ی معارف اسلامی است؛ و یا به دلیل اطلاق جزء بر کلّ است، زیرا بخشی از این کتاب به امور فقهی می‌پردازد. و به هر دلیل نام کتاب بیانگر همه‌ی مطالب آن نیست، چرا که از سه بخش کلی تشکیل شده است:

«القسم الأوّل: التّکلیف العقلي» که مشتمل بر مباحثی چون، ضرورت دقّت و نظر و معرفت نسبت به خداوند، صفات خدا، عدل و ... است که همگی مباحث کلامی اند.

«القسم الثّانی: التّکلیف السّمعی» که مشتمل بر صلاة، صوم، وضوء، حجّ و ... که از مباحث فقهی‌اند.

«القسم الثّالث: المستحقّ بالتّکالیف و الاحکام» که شامل ثواب و عقاب، شفاعت، حساب و میزان و ... است و از متعلّقات مباحث کلامی‌اند.

بنابر این، نباید با صرف دیدن نام «فقه» در عنوان یک کتاب کلّ مباحث آنرا یکسره از مباحث فقهی پنداشت چرا که در گذشته، نامگذاری کتاب‌هایی که محتوی چند موضوع بوده اند، معمولاً براساس «تسمیة الكتاب باسم جزئه» بوده است.

ابوالصّلاح، فصلی تحت عنوان «فصل فی تنفیذ الاحکام» دارد که به بررسی چگونگی اجرای احکام الهی و شرایط مجری آن می‌پردازد:

فصل: اجرای احکام

هدف از احکام که خداوند ما را متعبّد به آنها کرده است، اجرای آنهاست؛ و صحّت اجرای آنها نیازمند شناخت کسی است که آنها را درست اجرا کند ... و عهده داری این امر برای غیر شیعه جایز نیست ... و کسی که شرایط نیابت از امام را ندارد نیز نمی‌تواند آنها را بر عهده بگیرد. شرایط عبارتند از: علم به حقّ، توان اجرای صحیح آن، دارا بودن عقل، رأی، سعه‌ی صدر، بصیرت، عدالت، تدبّر و قدرت در اجرای آن ... حال اگر چنین کسی از جانب ظالمی منصوب شد، در حقیقت نایب از ولیّ امر است و نمی‌تواند این امور را رها کند. (۸)

ملاحظه می‌شود که وی صحّت اجرای احکام را مبتنی بر معرفت و شناخت مجری صالح می‌داند و اجرا را در اختیار ائمه منحصر می‌کند که در صورت تعذر معصومین صفات مجری را اینگونه بر می‌شمارد: «علم، عقل، رأی و نظر، برد باری، بصیرت، عدالت، قدرت و ...» که این شرایط معرّف فقیه جامع الشرائط است.

در ادامه تصریح کرده است که اگر کسی با این شرایط، علی الظاهر از سوی حاکم جائری منصوب شد، در حقیقت نایب امام است و از جانب وی مأذون است.

با تأمل در نظرات علمای گذشته می‌یابیم که بحث از «ولایت فقیه» به عنوان مبحثی کلامی یک سابقه‌ی تاریخی بلند دارد و صرفاً با ذکر این بحث در کتب فقهی، آنهم در زمانی که علم کلام شیعی، انسجام و نظم فعلی را نداشته است، و مباحث آن در لابلای موضوعات دیگر، و به تناسب، مطرح می‌شده است، حکم کردن به نداشتن سابقه‌ی کلامی برای آن، با پیمودن روشهای علمی ناسازگار است، زیرا همانطور که قبلاً گفته شد ملاک تمایز در علوم مختلف به صرف ذکر آنها در این کتاب یا آن کتاب نیست. در زمان معاصر هم کسی که این بحث را گسترش داد و نکات دقیق تری از آنرا بیان کرد فقیه مجاهد حضرت امام خمینی بود. ایشان می‌فرماید: «ولایتی که برای پیغمبر اکرم و ائمه می‌باشد برای فقیه هم ثابت است. در این مطلب شکی نیست.» (۹)

۲- ۵. سؤال دوم:

آیا با این بیان که «بر خداوند از باب حکمت و لطف واجب است که برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی، فقیهان عادل را به ولایت بر مردم منصوب فرماید، لذا مسأله از عوارض فعل الله است، پس این مسأله نیز کلامی است»، نمی‌توان تمامی مسائل فقهی را مسأله‌ای کلامی فرض نمود؟ (۱۰)

در جواب این سؤال این‌چنین می‌گوییم: موضوعات و عناوین مختلف ممکن است دارای حیثیت‌ها و جنبه‌های گوناگون باشند، و بر همین اساس حوزه‌های مختلفی برای طرح و بحث داشته باشند. مثلاً انسان به عنوان موضوعی که دارای ابعاد مختلف روحی، جسمی و اجتماعی است، می‌تواند در حوزه‌های مختلفی از علوم وارد شود.

مثلاً اگر بدن انسان به این عنوان که «در معرض بیماریهای گوناگون قرار می‌گیرد و نیاز به درمان دارد» مورد مطالعه قرار گیرد، وارد در حوزه‌ی علم پزشکی شده و از این حیث جزء مباحث علم طب و موضوع این علم خواهد بود، اما اگر همین عنوان «انسان» را از جنبه‌ی روحی و معنوی به این صورت که در معرض انواع بیماریهای روحی و اخلاقی قرار دارد، مورد مطالعه قرار دهیم، جزء موضوعات علم اخلاق خواهد بود. و اگر از انسان به عنوان یک موجود اجتماعی سخن به میان آید، آنگاه جزء موضوعات و مسائل جامعه‌شناسی می‌شود.

به هر حال در مورد عنوان مورد بحث یعنی «ولایت فقیه» نیز همین کلام جاری است و بستگی دارد که کدامیک از جنبه‌های آن مورد توجه قرار گیرد. همانطور که در مباحث قبلی گذشت اگر از جنبه‌ی اثبات «ولایت فقیه» و بحث از منشأ مشروعیت آن سخن بگوییم، جایگاه آن در علم کلام و عقاید خواهد بود و

از این رهگذار آسان‌تر و زودتر به نتیجه خواهیم رسید. چنانکه این حقیقت همیشه در ذهن و فکر و عقیده‌ی مردم بوده و هست که فقها و مجتهدین نواب عالم امام زمان (هستند. ولی اگر از وظیفه‌ی مردم در قبال حاکم اسلامی و یا وظیفه‌ی فقیه در پذیرش آن سخن بگوییم، از این جهت در علم فقه قابل طرح می‌باشد.

بر اساس آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که بحث از «ولایت فقیه»، همانند بسیاری از مباحث دیگر می‌تواند از دو جنبه مورد بررسی قرار گیرد:

الف: بررسی وظایف فقیه در دوران غیبت

ب: مبنا و منشأ مشروعیت ولایت و حکومت فقیه

اگر به بررسی وظیفه‌ی فقیه بپردازیم، از آنجا که بحث وارد تعیین تکلیف برای فقها می‌شود، همان‌طور که اشاره شد، بحثی کاملاً فقهی است.

اما اگر به بررسی مبنای ولایت داشتن فقیه بپردازیم، از آنجا که هر گونه ولایتی به غیر از ولایت الهی مردود و غیر مشروع است، و ولایت از افعال الهی است، بنابر این بحث وارد در حوزه‌ی علم کلام می‌شود و جایگاه اصلی آن این علم است.

۵-۳. سؤال سوم:

آیا مسأله‌ی ای را که بعضی از فقها آن را قبول ندارند می‌توان از اصول مذهب دانست؟ و آیا منکر این اصل خارج از مذهب نیست؟ (۱۱)

این سؤال از دو بخش کلی تشکیل شده است:

۱. آیا ولایت فقیه از اصول دین یا مذهب است؟

۲. آیا منکر آن خارج از مذهب است؟

البته با کمی دقت باید گفت که طراح سؤال، انکار ولایت فقیه توسط بعضی از فقها را مفروض دانسته است که در پاسخ به این سؤال ها باید گفت:

اولاً: اینکه بعضی از فقها «ولایت فقیه» را قبول ندارند ادعایی بی دلیل است، بنابر این برای اثبات آن باید دلیل اقامه کرد. ولی ممکن است در محدوده‌ی آن و یا در مبنای مشروعیت آن اختلاف وجود داشته باشد.

ثانیاً: ما ادعای دیگر را – یعنی جزء اصول مذهب بودن «ولایت فقیه» – را نیز نمی‌پذیریم. بلکه این عنوان یکی از مسائل اصل امامت است، و در جزئیات اصول دین و یا مذهب ممکن است در صورتی

که از ضروریات مثل عصمت امامان نباشد، اختلاف نظر در بین متکلمین وجود داشته باشد، مانند : مسائل مربوط به سؤال قبر.

در فصل دوم، در توضیح تفاوت کلامی و فقهی بودن ولایت فقیه، در مبحث «تفاوت در آثار» به جواب این سؤال پرداخته شد و اشاره شد که گرچه مسائل مربوط به اصول دین یا مذهب جزء علم کلام است، ولی الزاماً از اصول دین یا مذهب نیستند.

ولایت فقیه، جانشینی امام معصوم است، که امامت جزء اصول مذهب است، ولی نیابت فقیه از امام، یک مسأله کلامی است، نه این که در حدّ توحید، نبوت و ... جزء اصول دین یا مذهب باشد.

درضمن بعضی از کسانی که این سؤال را مطرح کرده اند، خود قائل به رکن نبودن بعضی از مسائل علم کلام شده اند در حالی که آن مطلب را جزء مسائل اعتقادی می دانند. (۱۲)

بنابر این، هیچ ملازمه‌ای بین اعتقادی بودن یک مسأله و رکن و جزء اصول دین بودن آن وجود ندارد، تا منکر آن خارج از دین و یا مذهب شمرده شود، و ثالثاً از انکار عمده ضروری مذهب که انسان بداند، چیزی ضروری مذهب است و انکارش به انکار و نفی یکی از اصول مذهب می انجامد، و با علم و عمد آن را انکار کند، از مذهب خارج می شود، اما یک مسأله‌ی عمیق نظری و پیچیده چنین نیست؛ و بر فرض هم که ضروری باشد، باید به تلازم انکار آن با انکار رسالت توجه داشته باشد. (۱۳)

پی‌نوشت‌ها:

۱. محسن کدیور، حکومت ولایی، چاپ اول، نشرنی، ۱۳۷۷ش، ص ۴۲: «ضمناً درباره‌ی تکلیف حکومت در زمان غیبت معصوم در علم کلام بحثی به میان نیامده است، و متکلمین نفیاً یا اثباتاً از «ولایت فقیه» سخن نگفته‌اند.»
۲. «بل القطع بأولوية الفقيه منهما في ذلك بعد أن جعله الامام حاكماً وخليفة، و بأن الضرورة قاضية بذلك في قبض الحقوق العامة والولايات ونحوها بعد تشديدهم في النهي عن الرجوع الى قضاة الجور وعلمائهم و حكامهم، بعد علمهم بكثرة شيعتهم في جميع الاطراف طول الزمان، وبغير ذلك مما يظهر بأدنى تأمل في انصوص و ملاحظتهم حال الشيعة، و خصوصاً علمائهم في زمن الغيبة، وكفى بالتوقيع الذي جاء للمفيد من الناحية المقدسة، وما اشتمل عليه من التبجيل و التعظيم، بل لولا عموم الولاية لبقى كثير من الامور المتعلقة بشيعتهم معطلة. فمن الغريب وسوسة بعض الناس في ذلك، بل كأنه مذاق من طعم الفقه شيئاً، ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم أمراً، ولا تأمل المراد من قولهم اني جعلته عليهم حاكماً وقاضياً وحجة وخليفة ونحو ذلك مما يظهر منه ارادة نظم زمان الغيبة لشيعتهم في كثير من الامور الراجعة اليهم، ولذا جزم فيما سمعه من المراسم بتفويضهم لهم في ذلك، نعم لم يأذنوا لهم في زمن الغيبة ببعض الامور التي يعلمون عدم حاجتهم اليها، كجهاد الدعوة المحتاج الى سلطان وجيوش وأمراء نحو ذلك مما يعلمون قصور اليد فيها عن ذلك و نحوه و الا لظهرت دولة الحق كما أوما اليه الصادق بقوله: «لو أن لي عدد هذه الشويهاة و كانت أربعين لخرجت» و بالجملة فالمسألة من الواضحات التي لاتحتاج الى أدلة». محمد حسن النجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۳۹۷.
۳. «فاما اقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنسوب من قبل الله وهم ائمة الهدى من آل محمد ومن نصيبه لذلك من الامراء والحكام وقد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان.» الشيخ المفيد، المقنعة، چاپ دوم، مؤسسه‌ی نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق، ص ۸۱۰.

۴. «ومن تأمر على الناس من اهل الحق يتمكن ظالم له و كان اميراً من قبله في ظاهر الحال، فأما هو امير في الحقيقة من قبل صاحب الامر الذي سوغه ذلك واذن له فيه دون التغلب عن اهل الضلال ... و اذا تمكّن من اقامة الحدود ... فليجتهد ...» الشيخ المفيد، المقنعة، چاپ دوم، مؤسسه‌ی نشر اسلامي ۱۴۱۰ق، ص ۸۱۲.
۵. الشيخ المفيد، المقنعة، چاپ دوم، مؤسسه‌ی نشر اسلامي، ۱۴۱۰ق، ص ۸۱۰ (السلطان العادل المنسوب من قبل الله و هم ائمة الهدى...)
۶. «فأما اقامة الحدود، فليس يجوز لاحد اقامتها الا لسلطان الزمان المنسوب من قبل الله تعالى، او من نصبه الامام لاقامتها ... و من استخلفه سلطان ظالم على قوم و جعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها عليهم على الكمال و يعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور، و يجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك ما ليتعد الحق في ذلك و ما هو مشروع في شريعة الاسلام ... و اما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا يجوز ايضاً الا لمن اذن له سلطان الحق في ذلك. وقد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم في حال لا يتمكنون فيه من توليه بنفوسهم. فمن تمكّن من انفاذ حكم او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل ذلك ... و من تولّى ولاية من قبل ظالم في اقامه حد او تنفيذ حكم فليعتقد انه متولٍ لذلك من جهة سلطان الحق.» ابی جعفر، الطوسي، التّهایه فی مجرّد الفقه و الفتاوى، چاپ اول، دارالكتاب العربي، ۱۳۹۰ق، صفحه ۳۰۰ به بعد
۷. «أنّ الذي هو لطفنا من تصرف الامام و انبساط يده لا يتم الا بامور ثلاثة: احدها: يتعلّق بالله و هو ايجاده و الثّاني: يتعلّق به من تحمّل اعباء الامامة و القيام بها و الثالث: يتعلّق بنا من العزم على نصرته و معاضدته والانقياد له ...» ابی جعفر الطوسي، كتاب الغيبة، چاپ اول، مؤسسه‌ی معارف اسلامي، ۱۴۱۱ق، ص ۱۲.
۸. «فصل في تنفيذ الاحكام: المقصود في الاحكام المتعبّدها، تنفيذها و صحّة التنفيذ يفتر الى معرفة من يصحّ حكمه و يضمن تنفيذ ... لم يجز لغير شيعتهم ... و لا لمن لم يتكامل له شروط الثّائب عن الامام (في الحكم عن شيعته و هي العلم بالحق في الحكم المردود اليه و التّمكّن من امضائه على وجهه و اجتماع العقل و الرأى و سعة الحلم والبصيرة بالوضع و ظهور العدالة و الثّدين بالحكم و القوّة على القيام به ... و هو ان كان في الظاهر من قبل المتغلب فهو في الحقيقة نايب عن ولي الامر في الحكم و مأهول له لثبوت الاذن منه و آباؤه لمن كان بصفته في ذلك ولا يحلّ القعود عنه» ابی الصّلاح الحلبي، الكافي في الفقه، مكتبة الامام امير المؤمنين، ۱۳۶۲ش، ص ۴۲۱ تا ۴۲۳.
۹. سيّد روح الله الموسوي الخميني، ولايت فقيه، چاپ اول، مؤسسه‌ی تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۷۳ش، ص ۱۱۲.
- برای تحقيق بيشتري در مورد پيشينه‌ی ولايت فقيه رجوع شود به پايان نامه‌ی «بررسی تاريخی اندیشه‌ی ولايت فقيه»، محمّد ابوطالبي، ۱۳۷۹ش، كتابخانه‌ی مؤسسه‌ی آموزشي و پژوهشي امام خميني.
۱۰. محسن، كديور، حكومت ولايتي، چاپ اول، نشرني، ۱۳۷۷ش، ص ۲۳۵: «آيا با چنين تحليلی ميتوان تمام مسائل فقهی را مسأله‌ی ای كلامی قلمداد كرد؟ واضح است با چنين دليلی نمی‌توان «ولايت فقيه» را كلامی كرد.»
۱۱. محسن، كديور، حكومت ولايتي، چاپ اول، نشرني، ۱۳۷۷ش، ص ۲۳۷: «چگونه ميتوان امری را كه بسياری از فقهای امامیه آن را باور ندارد از اصول مذهب دانست؟ چگونه مجتهدانی كه حتّی از شناخت اصول مذهب خود عاجز و در عين حال معذور تلقّی می‌شوند در فروع فقهی جايز التّقليد ند؟ آيا به رسميت شناختن اختلاف نظر در اصول دين مخاطره آميز نيست؟ بالاخره منكر چنين اصلي اگر خارج از مذهب نيست پس چگونه آن را اصل می‌نامند؟»
۱۲. محسن، كديور، حكومت ولايتي، چاپ اول، نشرني، ۱۳۷۷ش، ص ۳۹: «ولايت معنوی از مسائل اعتقادی است، اما از ارکان تشييع به حساب نمی‌آيد.»
۱۳. عبدالله جواد آملی، ولايت فقيه ولايت فقاها و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸ش، ص ۳۵۱.

خردنامه‌ی همشهری، شماره ۴۵، ۱۸ فروردین ۱۳۸۴، ص ۸-۹

وبسایت محسن كديور

<https://kadivar.com/>

